

مقارنه آرای امامیه و اهل سنت در

حسبه و امور حسبيه*

حمید قنبری

دانشگاه امام حسین (ع)، قم

چکیده

حسبه و امور حسبيه، از موضوعات مهمی است که در کتب فقهی شیعه و سنی مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما این موضوع مانند برخی موضوعات دیگر - به ویژه فقه سیاسی و حکومتی - تا حدودی دستخوش اختلافات کلامی موجود میان اهل سنت و شیعه قرار گرفت. در نتیجه اهل سنت به جهت پذیرش ولایت خلفا و سلاطین، به جنبه حکومتی حسبه بیشتر توجه نمودند. اما فقهای شیعه بیشتر به جنبه غیر حکومتی امور حسبه پرداختند. بنابراین با توجه به تفاوت دیدگاههای علمای شیعه و سنی می‌تواند در این زمینه تحقیقی جامع صورت گیرد؛ به همین جهت در این مقاله این موضوع مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: حسبه، امور حسبيه، محتسب، امر به معروف و نهی از

* - تاریخ وصول: ۸۱/۹/۲۰ ؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۲/۷/۱۵

منکر.

۱ - مقدمه

حسبه و امور حسبیه از موضوعات مهمی است که همواره در میان متفکران مسلمان اعم از شیعه و سنی مطرح بوده و هر یک با توجه به شرایط و موقعیت خود و میزان ارتباطشان با حکومتها و دولتها به این موضوع مهم پرداخته‌اند. علمای اهل سنت که بر اساس بینش فقهی خود برای خلفا و سلاطین مشروعیت دینی قائل بودند، احکامی که توسط آنها مطرح می‌شد بیشتر جنبه حکومتی داشت، زیرا بسیاری از امور حسبیه از شؤون حاکم اسلامی شمرده می‌شود، اما پیروان مکتب تشیع از آن جایی که تنها برای ائمه معصومین (ع) مشروعیت دینی قائل بوده و فقط به ایشان مراجعه می‌نمودند، در زمان غیبت امام عصر (عج)، در بسیاری از امور حکومتی از جمله امور حسبیه به فقها مراجعه می‌کردند، زیرا از نظر آنها خلفا و سلاطین دارای مشروعیت دینی نبودند. به همین جهت موضوع حسبه و امور حسبیه در میان فقهای اهل سنت بیشتر رنگ و بوی حکومتی به خود گرفت و در مباحث مربوط به حکومت مورد پژوهش واقع شد، و تألیفات مستقل و غیر مستقلی در این زمینه با عناوین مختلفی همچون *الاحکام السلطانیة* نگارش یافت. اما در میان فقهای شیعه بیشتر صبغه غیر حکومتی پیدا کرد و به صورت مستقل مورد بحث قرار نگرفت، بلکه به عنوان موضوعی فرعی در لا به لای موضوعات گوناگون فقهی به آن پرداخته شد.

بنابراین، نوع نگرش به موضوع حسبه و امور حسبیه و نحوه طرح مباحث و مسائل آن، و تا حدودی حد و مرز و گستره مفهومی آن، در بین شیعه و سنی متفاوت بوده و هست که در زیر به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۱ - ۱. معنای لغوی حسبه

حسبه^۱، یکی از مصدرهای باب حَسَبَ يَحْسُبُ و جمع آن حَسَب است و اهل لغت برای آن معانی فراوانی را ذکر کرده‌اند:

۱. اجر، پاداش و ثواب؛ وقتی گفته می‌شود فعلتُه حسبه؛ یعنی به نیت اجر و پاداش آن کار را انجام دادم.

۲. امید مزد و ثواب داشتن از خدای عزوجل.

۳. شمارش و حساب.

۴. تدبیر؛ وقتی گفته می‌شود حَسُنَ الحسبه یعنی او نیکو تدبیر است.

۵. انجام کاری که در نزد خدای متعال حساب می‌شود^۲ (زیبیدی، جوهری، طریحی، دهخدا، راغب اصفهانی، ذیل ماده مورد نظر).

۱ - ۲. حسبه در قرآن و سنت

کلمه «حسبه» در قرآن کریم حتی برای یک بار هم مورد استفاده قرار نگرفته و در احادیث نیز ندرتاً به معنای اجر و پاداش و گرفتن ثواب از خداوند متعال به کار رفته است^۳، اما سایر مشتقات «حسب» در قرآن کریم و روایات، به صورتهای مختلف

۱. حسبه به کسر حاء همانند ثروت تلفظ می‌شود.

۲. راغب اصفهانی چنین می‌گوید: و الحسبه فعل ما یتسب به عندالله تعالی (همانجا).

۳. در معجمهای معتبر شیعه و سنی مانند المعجم المفهرس لالفاظ احادیث مجار الانوار، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، معجم احادیث النبوی، حداکثر پنج مرتبه این واژه به کار رفته است که به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

الف) روی انه حمل له (امام جواد علیه السلام) حمل بَرَّ له قيمة كثيرة، فَسَلُّ في الطريق، فكتب اليه الذي حمله يعرّفه الخبر فوق بخطه ان انفسنا و اموالنا من مواهب الله الهنيئة و عواريه المستودعة يتمع بما متع منها في سرور و غبطة و يأخذ ما اخذ منها في اجر و حسبه

ماضی، مضارع، ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و معانی گوناگونی از جمله گمان، کفایت، حسابگر، انجام دادن کاری برای رضای خدا و از خدا طلب اجر و پاداش کردن و ... به کار رفته است.^۱

۲- سیر تاریخی حسبه و جایگاه آن در منابع شیعه و سنی

بی‌گمان بسیاری از اموری که در قرنهای دوم و سوم هجری توسط خلفا و یا علمای اهل سنت تحت عنوان حسبه انجام می‌شده است و یا کارهایی که علمای شیعه

(حرّانی، ص ۴۵۶؛ مجلسی، ۱۰۳/۵۰).

(ب) قال رسول الله (ص): ليلة القدر في العشر البواقی من قامهن ابتغاء حسبتهن فان الله تبارك و تعالی يغفر له ما تقدم به ذنبه و ما تأخر (ابن حنبل، مسند، ۳۲۴/۵).

۱. برخی از این آیات و روایات عبارتند از:

— وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ (سوره طلاق، آیه ۳).

«و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند».

— وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَ حِسَابِهِ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (سوره نور، آیه ۳۹).

«و خدا را نزد آن می‌یابد که حساب او را به طور کامل می‌دهد؛ و خداوند سریع الحساب است».

— وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (سوره نساء، آیه ۶).

«خداوند برای محاسبه کافی است».

— عن ابي جعفر (ع) قال: قال رسول الله (ص) مَنْ لَبَّى فِي احرامه سبعين مرّةً احتساباً شهد الله له الف ملك برائة من النار (مجموعه آثار، ۱۸۸/۹۹). «هر کس در احرام خود هفتاد مرتبه به قصد قربت و برای رضای خدا دعای لبیک را بخواند، هزار ملائکه را گواه می‌گیرم که او از آتش به دور خواهد ماند».

— من مواعظ النبي (ص): يا علي احتسب بما تنفق علي نفسك تجد عند الله مذخوراً (مجموعه آثار، ۶۹/۷۷). «یا علی آنچه را که انفاق می‌کنی به حساب خدا بگذار که نزد خدا ذخیره شده خواهی یافت».

به عنوان امور حسبه بدان می‌پرداخته‌اند در صدر اسلام توسط شخص پیامبر اکرم (ص) به عنوان حاکم اسلامی انجام می‌شده است؛ اما سند محکمی که حاکی از به کار بردن واژه حسبه به مفهوم مصطلح امروزی توسط پیامبر (ص) و خلفای صدر اسلام باشد در دست نیست. بنابراین به احتمال زیاد اصطلاح حسبه در قرنهای بعدی در بین مسلمین رواج یافته است، و از آن جایی که این واژه در ابتدا توسط اهل سنت مورد استفاده قرار گرفت و سپس به منابع شیعه راه یافت نخست به سیر تاریخی حسبه در نزد اهل سنت می‌پردازیم و سپس منابع شیعه را بررسی خواهیم کرد.

۲- ۱. حسبه در منابع اهل سنت و جایگاه آن در حکومتها

واژه حسبه قبل از این که به متون فقهی راه یابد در قرن دوم هجری توسط حکومتها به کار گرفته شد. از برخی نقلهای تاریخی به دست می‌آید که منصور دومین خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸) یحیی بن زکریا را به عنوان محتسب انتخاب کرد اما پس از مدتی منصور، وی را به انگیزه خیانت به مردم کشت (طبری، ۲۶۷/۶) لکن علی‌رغم این نقل تاریخی برخی معتقدند در روزگار فرزند منصور و سومین خلیفه عباسی یعنی مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹ ق) این نام گذاری - والی حسبه - برای نخستین بار انجام گرفت (حسن ابراهیم حسن، ص ۲۵۹) و قبل از آن لفظ محتسب به کار نرفته بود. اما پس از آن در بسیاری از کشورهای اسلامی از حکومت مرکزی عباسیان گرفته تا سایر دولتهای غیر مرکزی در شام و مصر همچون اخشیدیان و فاطمیان و ایوبیان نهادی تحت عنوان «ولایت حسبه»، «دایره حسبه» و ... با ماهیتی دینی و تقریباً اداری - قضایی تأسیس شد و جای خود را در ساختار حکومتی خلفا باز کرد، و متولئی آن که محتسب نامیده می‌شد تا حدودی وظایف معینی را بر عهده داشت. خواجه نظام الملک طوسی در *سیاست نامه* خود آورده است:

«به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند ... و امر معروف و نهی منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان

باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده مملکت و نتیجه عدل این است، و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنان که خواهند خرید و چنان که خواهند فروشد و فضله جوی، مستولی شوند، و فسق آشکار شود و کار شریعت بی رونق گردد (ص ۵۱ و ۵۲).

«ولایت حسبه» در کنار سایر ولایتها و وظایف دینی مانند «ولایت قضا»، «ولایت مظالم» و ... یکی از مهمترین وظایف دینی حکومت و خلافت به شمار می آمده است و آن گونه که مورخان و نویسندگان نقل کرده اند، هر قدر از عمر حکومتها می گذشت، سازمانهایی همچون «حسبه» نهادینه تر و گسترده تر می شد. در این جا به بخشی از این گزاره های تاریخی - فقهی که مؤیدی است بر سخن یاد شده، می پردازیم:

قلقشندی که خود یکی از کارگزاران و مسؤولان حکومتی بوده است گزارشهای جالب توجهی را در مورد ساختار حکومتها و آداب و رسوم و وظایف حاکمان و خلفا تا قرن هشتم نقل نموده و ولایتهایی را که در پایتخت (ما بحضره الخلفه) بوده است به دو نوع کلی تقسیم نموده است. سپس برای هر یک وظایف فراوانی را بر می شمرد؛ وی در قسمتی از سخن خود می گوید:

نوع دوم از وظایف، وظایف صاحبان قلم (ارباب الاقلام) است که خود به دو نوع تقسیم می شود، دینی و دیوانی ... وظایف دینی نیز دارای اقسامی است که از جمله قضا، حسبه، ولایت اوقاف، ولایت بر مساجد و ... (ج ۳، صص ۳۰۴ - ۲۹۵).

قلقشندی در خصوص سایر دولتهای اسلامی مانند فاطمیان و ایوبیان در مصر وظایفی مانند وظایف بالا بیان می کند و علاوه بر جایگاه «ولایت حسبه» در مرکز خلافت، برای برخی از شهرهای غیر مرکزی دیگر نیز به وجود چنین ولایتهایی تصریح می نماید (۵۵۷/۳ و ۳۷/۴ به بعد و ص ۱۹۹).

ابن خلدون - که تقریباً هم عصر قلقشندی بوده است - نیز بعد از بیان این مطلب که خلافت نیابتی است از طرف صاحب شریعت که وظیفه اش حفظ دین و سیاست

دنیاست، برای خلیفه برخی وظایف دینی را ذکر می‌کند؛ این وظایف عبارت است از: نماز، فتوا، قضاوت، جهاد و حسبه (مقدمه، ص ۲۱۸).

در جای دیگر می‌گوید، حسبه یک وظیفه دینی است که از باب امر به معروف و نهی از منکر و بر شخصی که مسؤولیت امور مسلمانان را بر عهده گرفته واجب است فرد صلاحیت داری را برای این امر تعیین نماید و بر فردی که منصوب شده واجب عینی است آن را انجام دهد و برای این کار باید یاران و انصاری را انتخاب نماید (همان، ص ۲۲۵).

خلاصه این که ولایت حسبه از نهادهایی است که از همان قرون اولیه اسلام (دوم به بعد) جای خود را در میان نهادهای حکومتی باز کرد و اصطلاحاتی مانند حسبه، محتسب، والی حسبه و ... در میان مسلمین رواج یافت. و پس از مدتی - تقریباً از قرن چهارم به بعد - این واژه‌ها به عنوان یکی از مباحث فقهی و احکام حکومتی وارد کتب فقهی و به ویژه احکام السلطانیه گردید و متفکران برجسته‌ای مانند ماوردی، ابویعلی، شیزری، غزالی، ابن خلدون، ابن الاخوه و دیگران به بحث پیرامون آن پرداختند. اگر چه قبل از آن اصطلاحاتی همچون شهادة الحسبه، بینة الحسبه و مانند آن در کتب فقهی به کار رفته است اما واژه حسبه به معنای مصطلح آن از همان قرن چهارم به بعد وارد کتب فقهی شد.

۲ - ۲. حسبه در منابع فقهی شیعه

همان گونه که گذشت، واژه «حسبه» ابتدا در میان علمای اهل سنت رواج یافت، و تقریباً از قرن هفتم به بعد، وارد کتب فقهی شیعه گردید و در مباحث مختلف فقهی به صورت پراکنده مورد استفاده قرار گرفت که در این جا به نقل برخی از عبارات فقهی

که واژه حسبه در آن به کار رفته است می‌پردازیم^۱:

۱ - علامه حلی می‌گوید اگر فردی در خارج از شهر خود بمیرد قاضی آن شهر نمی‌تواند دیون وی را استیفا نماید و اگر چنین کرد باید آن را برای وارثش حفظ کند. مرحوم محقق کرکی پس از توضیح این عبارت می‌گوید:

سزاوار است از این فتوا یک مورد را استثنا کردو آن، جایی است که بیم آن باشد که دیون میت از بین برود، که در این صورت قاضی می‌تواند دیون او را «من باب الحسبه» استیفاء نماید (ص ۳۳۹ و ۳۴۰).

۲ - شهادت یا گواهی تبرعی، یکی از موارد مهمی که معمولاً اصطلاح حسبه در آن جا به کار رفته، جایی است که فردی به صورت داوطلبانه و تبرعی بدون این که مدعی خصوصی داشته باشد یا قاضی درخواست شهادت نماید، در محکمه حاضر شده و شهادت بدهد؛ این گونه شهادتها فقط در حقوق مربوط به خداوند همانند نماز، زکات، کفاره، حدود الهی، زنا، شراب خواری و نیز برخی دیگر از مواردی که مربوط به حقوق عمومی می‌شود مانند وقفهای عام جریان پیدا می‌کند. فقهای که این مسأله را طرح کرده‌اند به این قبیل شهادتها، «شهادة الحسبه» و به شاهدان آن «بینه الحسبه» می‌گویند.^۲

۱. البته قبل از قرن هفتم در برخی از کتب فقهی واژه احتساب به همان مفهوم حسبه به کار رفته است. از جمله ابن براج در *المهذب* از این واژه استفاده نموده است. وی در بحث «لقطة» می‌گوید:

إذ وجد انسان ضالّة فينبغي له ان يأتي بها الي امام المسلمين فيسلمها اليه و علي الامام ان ينفق عليها من بيت المال ما رآه بعد أن يحفظ مبلغ النفقه و إذا وجد ضالّة و هو في زمان سلطان الجور حبس الضالّة و احتسب بنفقتها علي صاحبها (۲/۵۶۹).

۲. براي اطلاع بیشتر ر.ك به شهيد ثاني، *الروضه البهيه*، ج

۳ - مرحوم فیض کاشانی در کتب مختلف خود واژه حسبه را در یک معنای کلی و بسیار عام به کار برده است. وی در کتاب *مفاتیح الشرایع* (ج ۲، صص ۱۴۶ و ۱۴۷)، ذیل عنوان «کتاب الحسبه و الحدود» مباحث مربوط به فتوا، امر به معروف و نهی از منکر، برداشتن اشیاء و اطفال گمشده، دفاع، حدود، تعزیرات و عقوبه الجنایات را مورد بررسی قرار داده است. همچنین در کتاب *الوافی* (۲۵/۱۵)، ابواب مختلف جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و حدود و تعزیرات را در کتاب «الحسبه و الاحکام و الشهادات» آورده و در کتاب «التحفة السنیة فی شرح نخبه المحسنیة» پس از تعریف حسبه، احکام مربوط به جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه حدود، فتوا، قضا، شهادت، لقیط، حجر و برّ را در باب الحسبه توضیح داده است (جزایری، ص ۱۹۸ به بعد).^۱

۴ - نگه‌داری از لقیط

لقیط، به معنای بچه گمشده غیر ممیزی است^۲ که کفیل و سرپرست ندارد

۳، ص ۱۳۴؛ علامه حلّی، *تحریر الاحکام*، ج ۲، ص ۲۳۱؛ فخر المحققین، *ایضاح الفوائد*، ج ۲، ص ۹۶، فاضل هندی، *کشف اللثام*، ج ۲، ص ۴۳۰؛ نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۴۱، صص ۳۰۷، ۵۵۰، ۵۵۱؛ سرخسی، *المبسوط*، ج ۷، ص ۵۴، ج ۹، صص ۶۵، ۶۹، ۱۳۸؛ ابن قدامه، *المغنی*، ج ۱۲، ص ۹۸، کاشانی مسعود، *بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع*، ج ۶، ص ۲۸۲. نویسنده شرح *الازهار* در این زمینه معیار خوبی را ارائه کرده است و می‌گوید:

ان الشهادة عندنا لغير مدع تصح من طریق الحسبة في ... و کَلَّمَا یؤدی ترک الشهادة فيه الي منکر و كذلك في حقوق الله تعالی المحضة كالشهادة علي الزنا و الشرب (الامام احمد المرتضی، ۵۸۴/۳).

۱. وی در این قسمت حسبه را چنین تعریف کرده است:
«الحسبة اسم ما یحتسب من القربات التي تعم مصالحها و

(شرایع الاسلام، ۲۸۳/۳). این موضوع در کتب فقهی به صورت مستقل مورد بررسی قرار گرفته و فقهای بزرگوار احکام قابل تأملی را در این زمینه مطرح کرده‌اند که می‌توان آن را یکی از نمونه‌های برجسته توجیه اسلام به حقوق انسان و به ویژه حقوق کودک قلمداد کرد. زیرا اگر چه طبق نظر محقق حلی (شرایع الاسلام، ۲۸۵/۳) حفظ و نگهداری و تحویل وی به سرپرست شرعی مستحب است اما بسیاری از فقهای بزرگ همچون شیخ طوسی (همان)، علامه حلی (جامع المقاصد، ۹۷/۶)، محقق کرکی (همان)، محقق سبزواری (کفایة الاحکام، ص ۲۳۴) و صاحب ریاض (۳۲۳/۲) حفظ و نگهداری لقیط را به عنوان یک واجب کفایی (و از باب حسبه) واجب دانسته‌اند.

۵ - گرفتن اموال از دست کودکان، دیوانگان و مال مغضوب از غاصب

در کتاب ودیعه در مبحث امانات شرعی مسائلی مطرح شده و در آن جا واژه حسبه به کار رفته است. از جمله این که بعضی از فقها گفته‌اند: اگر فردی مالی را در دست بچه یا دیوانه‌ای ببیند، در صورتی که بداند یا بیم آن رود که آن مال در دست بچه یا دیوانه تلف شود، بدون آن که ضامن باشد^۱ می‌توان به نیت «حسبه» آن را از آنها

يقوم بها نظام المسلمين و اظهر الامور الثمانية». او سپس امور هشت گانه بالا را توضیح داده است.
 ۲. نسبت به بچه ممیز (کسی که خوب و بد را تشخیص می‌دهد) بین فقها اختلاف است که آیا نگهداری او واجب است یا خیر؟ علامه حلی حفظ بچه ممیز را مانند غیر ممیز واجب دانسته (جامع المقاصد، ۹۷/۶). اما محقق حلی دچار تردید شده است (شرایع الاسلام، ۲۸۳/۳). محقق کرکی گفته است بچه ممیز مراهق (بچه‌ای که نزدیک است بالغ شود) مثل بالغ است و برداشتن و نگهداری او جایز نیست (جامع المقاصد، همانجا).

۱. علت عدم ضمان این است که وی به قصد کار نیک این کار انجام داده و طبق آیه شریفه «و ما علی المحسنین...»

بگیرد (علامه حلّی، جامع المقاصد، ۸/۶؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۴۰/۴؛ سبزواری، ص ۱۳۲؛ طباطبائی، ۶۲۰/۱).

علاوه بر این مسأله، در همین مبحث فقها موضوع دیگری را مطرح کرده و گفته‌اند اگر انسان مال غصب شده‌ای را در دست غاصب ببیند می‌تواند «حسبه» و با قصد نگه‌داری و رساندن مال به دست صاحبش، آن را از دست غاصب بگیرد (فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ۵۳۵/۴؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ۲۳۶/۴؛ مسالک الافهام، ۸۶/۵؛ فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۲۷/۲؛ الحدائق الناضرة، ۴۱۳/۲۱).

۶ - به جا آوردن حج واجب از طرف میت

محقق حلّی در مبحث «حج» این مسأله را مطرح کرده است که اگر شخصی مبلغی را به عنوان ودیعه به دیگری بسپارد و پس از مدتی از دنیا برود در حالی که حج واجب بر گردن اوست، فردی که ودیعه را در اختیار دارد در صورتی که بداند ورثه برای میت حج به جا نمی‌آورند «برای او جایز است که به اندازه هزینه حج، مبلغی را بردارد و فردی را جهت انجام حج نیابتی از طرف میت اجیر نماید». صاحب جواهر که از شارحین کتاب شرایع الاسلام است در توضیح این عبارت از کلمه «حسبه» استفاده نموده و می‌گوید؛ برای او جایز است حسبه این کار را انجام دهد. ایشان پس از آن می‌گوید احتمال دارد که بگوییم برای انجام این کار باید از حاکم اجازه بگیرد و اگر دسترسی به حاکم نداشت می‌تواند مستقلاً (بدون اجازه از حاکم) از «باب حسبه» آن را

ضامن نیست (به منابع پیش گفته مراجعه شود).
۱. مستند این فتوا که بعضی از فقها آن را مطرح کرده‌اند حدیثی است از امام صادق (ع)؛ که راوی می‌گوید: سألته عن رجل استودعني مالا و هلك و ليس لولده شيء و لم یحج حجة الاسلام، قال حج عنه و ما فضل فأعطهم (حر عاملی، ۱/۱۲۹).

انجام دهد. البته مشروط به این که مؤمن عادل باشد»^۱ (نجفی، ۴۰۲/۲). سید محمد کاظم طباطبایی (ره) در *عروة الوثقی* نیز این مسأله را مطرح کرده اما اولاً انجام این کار در صورتی که بدانند یا گمان کند ورثه برای او حج به جا نمی‌آورند، واجب دانسته است و ثانیاً این موضوع را به هر نوع بدهی سرایت داده و می‌گوید: «بر کسی که مالی در نزد اوست از «باب حسبه» واجب است آن مال را در پرداخت بدهی میّت مصرف نماید و اگر (قبل از پرداخت بدهی) آن را به وارث داد، ضامن است. البته همه این کارها باید با اجازه حاکم باشد زیرا حاکم ولیّ کسی است که ولیّ ندارد» (۵۳۱/۲).

۷- ملزم نمودن دو وصیّ به رفع اختلاف توسط حاکم

فقها در کتاب وصیّت مسأله‌ای را مطرح کرده‌اند که اگر فردی دو نفر را به عنوان وصی انتخاب کند، هیچ یک از این دو نفر حق ندارند به صورت فردی تصمیم‌گیری نمایند، بلکه باید به صورت مشترک تصمیم بگیرند. بنابراین اگر دو وصی در موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند در این صورت بر حاکم واجب است آنها را مجبور کند تا تصمیم مشترکی را اتخاذ نمایند.

محقق کرکی در این باره می‌گوید: بر حاکم واجب است آنها را مجبور کند تا تصمیم مشترکی را اتخاذ نمایند، زیرا عمل به وصیّت واجب است، و هرگاه آنها با یکدیگر مخالفت کردند «از باب حسبه» واجب است تا از اختلاف آنها جلوگیری نماید (۲۹۳/۱۱؛ نیز ر. ک: نجفی، ۴۱۱/۲۷).

۱. صاحب جواهر علاوه بر این مسأله می‌گوید سایر حقوق مالی (به غیر از حج) مانند غصب و دین و ... نیز به این مسأله ملحق می‌شود. یعنی اگر بر عهده میّت دینی بود، شخصی که مال در دست او امانت است می‌تواند اول دین او را ادا کند و مابقی را به ورثه بدهد (نجفی، ص ۴۰۳).

۸ - الزام محیی دوم به رعایت حریم محیی اوّل

در مبحث «احیاء موات» در مورد حدّ حریم راه آمده است که اگر دو نفر زمینی را احیا کنند و بعد بر سر حریم راه با یکدیگر اختلاف نمایند، بسیاری از فقها گفته‌اند، حاکم، احیا کننده دوم را ملزم می‌کند تا حدّ حریم را حفظ نماید و اگر حاکم نبود بر مسلمانان واجب کفایی است تا از باب حسبه این کار را انجام دهند (محقق سبزواری، ص ۲۴۰؛ سید علی طباطبایی، ۲/۳۲۳).

۹ - تعلیم احکام شرعی

در بعضی از عبارات فقهی مطالبی آورده شده که حکایت از آن دارد که تعلیم احکام شرعی گاهی وقتها از «باب حسبه» واجب است. ابن فهد حلی در مبحث «گرفتن مزد برای انجام واجبات» مسأله‌ای را مطرح کرده و می‌گوید: «برای تلقین و یاد دادن صیغه به طرفین عقد، گرفتن مزد جایز نیست، زیرا این کار از موارد تعلیم احکام شرعی است که از «باب حسبه» واجب است.» (ابن فهد حلی، المهدّب البارع)

۳ - تعریف حسبه از دیدگاه علمای امامیه و اهل سنت

۳ - ۱. تعریف حسبه از دیدگاه اهل سنت

تقریباً همه علمای اهل سنت حسبه را همان امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند. برخی از آن تعاریف به شرح زیر است: (الف) ماوردی و ابویعلی چنین می‌گویند:

«الحسبه هی امر بالمعروف اذا ظهر ترکه و نهی عن المنکر اذا ظهر فعله» (ماوردی ص ۲۴۰؛ ابویعلی، ص ۲۸۴). یعنی: حسبه عبارت است از امر به معروف هنگامی که ترک آن ظاهر شود و نهی از منکر، هنگامی که انجام آن آشکار گردد.

(ب) شیزری حسبه را این گونه تعریف کرده است:

«کانت الحسبه امراً بمعروف و نهیاً عن المنکر و اصلاحاً بین الناس» (ص ۶).

یعنی: حسبه عبارت است از امر به معروف، نهی از منکر و اصلاح بین مردم.

ج) ابن خلدون در تعریف حسبه می‌گوید:

حسبه وظيفه‌ای دينی است از باب امر به معروف و نهی از منکر و بر رهبری که امور مسلمين را بر عهده دارد واجب است و باید شخص صلاحيت داری را برای این امر تعيين نماید (ص ۲۲۵).

همان گونه که ملاحظه می‌کنید وجه مشترک تعاریف یاد شده این است که حسبه به معنای امر به معروف و نهی از منکر است، با این تفاوت که ماوردی و ابویعلی، آشکار بودن ترک معروف و انجام منکر را شرط دانسته‌اند؛ شیزری علاوه بر امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح بین مردم را نیز از مصادیق حسبه بر شمرده است؛ ابن خلدون هم در تعریف خود تصریح نموده که امر به معروف و نهی از منکر وظيفه حاکم اسلامی است.

۳-۲. تعریف حسبه از دیدگاه علمای امامیه

تعریفی که علمای شیعه از حسبه ارائه کرده‌اند ظاهراً فراتر از تعاریف فقهای اهل سنت است و مصادیق بیشتری را در بر می‌گیرد، برخی از آنها عبارتند از:

۱ - مرحوم نراقی در کتاب *عواید الایام* در بحث ولایت فقیه دو نوع وظایف را برای فقیه بر می‌شمرد: یکی همان وظایفی حکومتی پیامبر (ص) و امامان (ع) و دیگر وظایفی که متولگی خاصی ندارد؛ وی در این باره می‌گوید:

«هر کاری که به امور دین یا دنیای انسان مربوط می‌شود، و عقلاً، یا عادتاً یا شرعاً باید آن کار انجام شود یا این که شارع اذن داده است آن کار صورت پذیرد و حال آن که متولگی معین یا غیر معینی (به صورت واجب کفایی) هم ندارد، بر فقهاست که آن وظیفه را به عهده بگیرند.»^۱

۱. متن کامل سخن ایشان چنین است: كل فعل متعلق بامور العباد في دينهم او دنياهم و لابد من الاتيان به و لا مفر منه، اما عقلاً او عادتاً من جهة توقف امور المعاد و

گرچه نراقی در این عبارت اصطلاح امور حسبيه را به کار نبرده است، اما با توجه به تعاریفی که سایر فقها از مور حسبيه ارائه کرده‌اند به نظر می‌رسد منظور ایشان از این عبارت همان امور حسبيه است.

۲ - امام خمینی (ره) در تعریف امور حسبيه می‌گوید:

«امور حسبيه» اموری است که شارع مقدس یقیناً راضی به اهمال آن نمی‌باشد (۴۹۷/۲). ایشان در جای دیگری پس از این تعریف عبارت «و تكون مطلوبه مطلقاً» (همان، ص ۵۰۱) را اضافه کرده است.

۳ - مرحوم آیه‌الله خویی در بحث اجتهاد و تقلید در رابطه با این که آیا علمیت در غیر تقلید شرط است یا خیر؟ وظایف و اختیاراتی را برای مجتهد بر می‌شمرد و امور حسبيه را بر آنها اطلاق می‌کند، این امور عبارتند از: «ولایت بر نابالغان، دیوانگان، اوقافی که متولی ندارد، وصایایی که وصی ندارد و به طور کلی هر امری که چاره‌ای نیست جز آن که باید در خارج تحقق پیدا کند، مانند فروش مال یتیم در صورت ضرورت و تزویج دختر و پسر نابالغ در صورت وجود مصلحت و مصرف نمودن سهم امام (ع)»^۱.

المعاش لواحد او جماعة عليه، و اناطة انتظام امور الدين والدنيا به او شرعاً من جهة ورود امر به او اجماع، او نفي ضرر او اضرار، او عسر او حرج او فساد علي مسلم، او دليل آخر، او ورود الاذن (في «ب» الامر) فيه من الشارع و لم يجعل وظيفته لمعين واحد او جماعة و لا لغیر معين - اي واحد لا بعينه - بل علم لا بدیة الاتیان به او الاذن فيه، و لم يعلم الأمور به و لا المأذون فيه فهو وظيفة الفقهاء و له التصرف فيه و الاتیان به (ص ۵۳۶).

۱. متن عبارت ایشان چنین است: هل تعتبر الاعلمیه في غیره (تقلید) من الامور الراجعة الي المجتهد كالولاية علي

نقد و نظر:

۱ - اگر چه مرحوم ملا احمد نراقی نامی از امور حسبیه نبرده است، اما به نظر می‌رسد عبارتی را که ایشان در رابطه با وظایف فقها نقل کرده است می‌تواند تعریف بسیار خوبی برای امور حسبیه باشد، جز این که سخن ایشان به گونه‌ای است که عمدتاً شامل وظایف فقها می‌شود، و اما وظایفی را که مردم باید به عنوان امور حسبیه انجام دهند، در بر نمی‌گیرد.

۲ - تعریفی که امام خمینی (ره) از امور حسبیه ارائه نموده است دامنه‌ای بسیار وسیع دارد و تعریف مانعی نیست و ظاهراً شامل کلیه واجبات و مستحبات، حتی امور فردی که متولی معینی هم دارد می‌شود، زیرا خدای متعال راضی نیست هیچ یک از واجبات و مستحبات (حتی فردی) فرو گذاشته شود، در حالی که یقیناً منظور ایشان - با توجه به مثالهایی که برای امور حسبیه ذکر می‌کنند - چنین نیست.

۳ - تعریفی که آیه‌الله خوئی بیان نموده است گرچه از ظاهر آن بر می‌آید که شامل واجبات و مستحباتی که متولی معینی دارد نمی‌شود؛ اما از طرف دیگر از قید «لا مناص من تحققها فی الخارج» فهمیده می‌شود که این تعریف، تعریف جامعی نیست؛ زیرا اولاً شامل امور غیر ضروری (مانند گرفتن مال مغضوب از دست غاصب و رد آن به صاحبش، یا گرفتن اموال از دست بچه نابالغ و تحویل آن به ولی) نمی‌شود؛ در حالی

القصر من الصغار و المجانین و علی الاوقاف التي لا متولي لها و الوصايا التي لاوصي لها و غيره من الامور التي لا مناص من تحققها في الخارج و هي المعبر عنها بالامور الحسبية كبيع مال اليتيم عند اقتضاء الضرورة له، او تزويج الصغير او الصغيرة مع اقتضاء المصلحة في حقها و صرف سهم الامام (ع) في موارد و نحوها او لا تعتبر(غروي تبريزي، ميرزا علي، التلقيح في شرح العروة الوثقى، ۱/۴۱۸).

که بعضی از فقها فرموده‌اند حسبه باید و یا بهتر است این کار انجام شود؛ و ثانیاً با توجه به مثالهایی که ایشان در موارد مختلف ذکر کرده‌اند و نیز از عبارت «الامور الراجعه الی المجتهد»، به نظر می‌رسد دایره امور حسبیه از نظر ایشان خیلی گسترده نیست و شامل امور معدودی است که باید توسط فقیه و یا با کسب اجازه از فقیه انجام شود.

۴ - علت این تفاوتی که در تعریف و مصادیق امور حسبیه مشاهده می‌شود این است که این اصطلاح صریحاً در آیات و روایات نیامده و تعریف آن توقیفی نیست، بلکه اصطلاحی است که بیش از سه یا چهار قرن از رایج شدن آن نمی‌گذرد، و فقها با در نظر گرفتن مصادیقی که وجود داشته و با توجه به نگرشی که به فقه و ولایت فقیه و ... داشته‌اند، چنین اصطلاحی را به استخدام در آورده‌اند.

۵ - به عقیده نگارنده با توجه به مفهوم احتساب و سایر مشتقات باب افتعال از ماده «حسب» که در قرآن و سنت به کار رفته است و با عنایت به موارد حسبه در عبارات فقهای پیشین و همچنین با در نظر گرفتن مصادیق متعدد و گوناگونی که فقهای معاصر ذکر کرده‌اند شاید بهتر باشد حسبه را چنین تعریف نماییم:

امور حسبیه عبارت است از کلیه کارهای شایسته و معروفی که فراتر از «خود» است؛ و به سایر انسانها (کمک به یتیم)، جامعه (امر به معروف و نهی از منکر)، کشور (حفظ مرزها و ...) و یا اسلام (جلوگیری از بدعت‌های دینی و ...) مربوط می‌شود؛ و خداوند انجام آن کار را بر فرد حقیقی معینی واجب یا مستحب نکرده است؛ بلکه باید (در بعضی موارد) و یا بهتر است (در بعضی موارد) آن کار توسط آحاد مردم (به صورت غیر معین) یا صنف خاص (مثل فقها) یا نهادهای حقوقی (مانند قوه قضائیه، دولت و ...) انجام شود.

این تعریف موارد بسیار زیادی را شامل می‌گردد، از قبیل:

عبور دادن اشخاص ناتوان از خیابان، صدقه دادن، نجات دادن غریق، ساختن

مدرسه و مسجد و بیمارستان توسط مردم، تصدّی امور نابالغان، دیوانگان، غایبان و ...، گرفتن و مصرف کردن خمس، امر به معروف و نهی از منکر، کمک به حکومت در حفظ مرزها، حفظ اسلام از انحراف و بدعتها، حفظ مردم از انحراف و موارد غیر قابل شمارش دیگر.

۴ - مروری بر مهمترین مصادیق امور حسبیه و وظایف و صلاحیتهای محتسبان

از مجموع مباحث گذشته به دست آمد که نوع بینش فقهای اهل سنت و نیز مبسوط الید بودن آنها در امور حکومتی از یک سو و کنارگیری فقهای شیعه از حکومتها از سوی دیگر سبب شده است تا علی رغم وجود اشتراکات فراوان بین آرای علمای امامیه و اهل سنت، تفاوتهایی نیز مشاهده شود که این تفاوتها در مصادیق امور حسبیه و وظایفی که محتسبان بر عهده داشتند بیشتر بروز کرده است، به همین جهت مروری بر مصادیق امور حسبیه و وظایف محتسبان ضروری می‌نماید.

۴ - ۱. مهمترین مصادیق امور حسبیه در آثار شیعه

همان گونه که از تعاریف علمای شیعه از امور حسبیه به دست آمد، دامنه امور حسبیه بسیار گسترده و فراگیر است و شامل مصادیق فراوانی می‌شود؛ اما در عین حال هر فقیهی در موقع ارائه مثال به مصادیق محدودی اشاره نموده است. برخی از این مصادیق از مواردی است که اکثریت و یا همه فقها از آن نام برده‌اند و تعدادی دیگر را تنها بعضی از فقها ذکر نموده‌اند. برخی از مهمترین مصادیقی که از عبارات فقها می‌توان به دست آورد عبارتند از:

۱ - تصدّی مقام افتا؛

۲ - تصدّی مقام قضاوت؛

۳ - اجرای حدود؛

۴ - گرفتن خمس و زکات و تقسیم آن در بین اصناف مربوط؛

- ۵ - اداره نظام شهرها و کشورها؛
 - ۶ - تصرف در بعضی از وقفهای عام که ناظر شرعی ندارد؛
 - ۷ - حفظ و یا تصرف در اموال یتیمی که جدّ یا وصی ندارد و نیز ولایت بر نکاح ایشان بنا بر قولی؛
 - ۸ - حفظ و نگهداری یا تصرف در اموال مجانین، سفیهان و غایبان؛
 - ۹ - تصرف در ادای دیون و وصایای مرده‌ای که وصی ندارد؛
 - ۱۰ - جهاد و حفظ مرزهای مسلمین؛
 - ۱۱ - امر به معروف و نهی از منکر؛
 - ۱۲ - اعانت بر طاعت؛
 - ۱۳ - برداشتن و حفظ مال پیدا شده؛
 - ۱۴ - نگهداری از بچه یا حیوان گمشده؛
 - ۱۵ - حفظ جوانان مسلمانان از انحراف از اسلام؛
 - ۱۶ - جلوگیری از تبلیغات علیه اسلام و دین؛
 - ۱۷ - گرفتن مال غصب شده از دست غاصب و تحویل آن به مالک؛
 - ۱۸ - گرفتن مال از دست بچه نابالغ و حفظ آن از تلف شدن؛
 - ۱۹ - نجات دادن غریق؛
- و ...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله منابع علوم انسانی

۴ - ۲. مروری بر مهمترین مصادیق، وظایف

و صلاحیتهای محتسبان در آثار اهل سنت

آن گونه که از متون فقهی - تاریخی و نیز فرمان نامه‌های به جای مانده از خلفا و پادشاهان که طی آن والیان حربه را به ولایت حربه منصوب می‌کردند بر می‌آید، محتسبان حکومتی وظایف فراوانی را بر عهده داشتند؛ از امور تربیتی، تبلیغی و بهداشتی گرفته تا نظارت بر بازار و احقاق حق و جلوگیری از تضییع حقوق خریداران

و فروشندگان و ممانعت از تقلب و کلاهبرداری فروشندگان؛ و نیز نظارت بر امور شهرسازی و باربری و دهها موضوع دیگر. محتسبان از یک سو بخشی از امور قضایی را که نیازمند شاکی خصوصی است بر عهده داشتند و از سوی دیگر بر امور اجتماعی و فرهنگی و دینی نظارت می نمودند. و در اکثر موارد حق تأدیب و تعزیر نیز داشته اند. محتسبان علاوه بر این که از منکرات عموم مردم و شهروندان جلوگیری می کردند از تخلفات ظاهری کارگزاران حکومت، قضات و حتی خلفا نیز ممانعت می نمودند. بنابراین مشاهده می شود که حوزه کاری محتسب بسیار گسترده بوده است؛ بنابراین آیا می توان حد و مرز دقیقی برای حوزه اختیارات، وظایف و صلاحیتهای محتسب تعیین کرد؟

همان طور که در مباحث قبلی بیان شد، در هیچ آیه و حدیثی واژه حسبه و محتسب به مفهوم مصطلح آن به کار نرفته و به تبع آن در منابع دینی (قرآن و سنت) نیز حد و مرز مشخصی برای اختیارات و وظایف محتسب تعیین نگردیده است؛ به تعبیر دیگر واژه «حسبه» و «محتسب» دارای حقیقت شرعی^۱ نیست، تا بتوان بر مبنای شرع مقدس اسلام برای آن حد و مرزی را تعیین نمود. بلکه اصطلاحی است که از قرن دوم به بعد در بین مسلمانان رواج یافته است. علاوه بر این، آنچه تعیین حدود و ثغور حوزه

۱. حقیقت شرعی عبارت از لفظی است که به دست شارع و از طرف او وضع شده است.

«الحقیقة الشرعية فهو اللفظ الذي كان وضعه بيد الشارع و ثابتاً من قبله. فاذا ثبت ان الشارع وضع لفظاً لمعني كلفظ الصلوة للهيئة المعهودة و الصوم لالمسك المعلوم و الزكوة للصدقة اما بتنصيصه باني وضعت هذه الالفاظ لهذه المعاني او باستعماله لها في تلك المعاني مجازاً ثم صيرورتها حقيقةً بكثرة وضعه لها باحد النحويين يقال انه لم يثبت الحقیقة الشرعية في هذه الالفاظ بالنسبة الي هذه المعاني» (مشکینی، ص ۱۱۷).

کاری محتسب را دشوارتر می‌کند این است که منشأ تأسیس این نهاد، فریضه بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر که دامنه‌ای بسیار فراخ و گسترده دارد می‌باشد، و همان گونه که تعیین حد و مرز برای معروف و نهی از منکر ناممکن و یا حداقل دشوار است، تعیین حد و مرز برای حوزه کاری محتسب نیز دشوار و ناممکن می‌نماید. مؤید این سخن این که خلفا و حاکمان در هر عصر و روزگاری و در هر سرزمین و بلادی و نیز با توجه به مقام و منزلت علمی و اجتماعی افراد، وظایف مختلفی را بر عهده والیان حربه می‌نهادند. گاه وظایف او بسیار گسترده بود و حتی برخی از امور قضایی را در بر می‌گرفت و گاه صلاحیتهای وی محدودتر می‌شد و محتسب صرفاً در حد ناظر بازار انجام وظیفه می‌نمود. بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که از لحاظ شرعی محتسب وظایف چندان معین و مشخصی نداشته است و لذا می‌توان با توجه به موقعیتهای مختلف دامنه وظایف و اختیارات محتسب را تغییر داد و کم و زیاد نمود که به عنوان نمونه می‌توان به حوزه اختیارات و وظایفی که ماوردی، شیزری و ابن الاخوه برای محتسب بر شمرده‌اند اشاره نمود. شیزری - علی رغم این که تنها بخشی از کار محتسبان نظارت بر عملکرد صاحبان صنایع و مشاغل بوده است - در کتاب *نهایة الرتبة* چهار نوع مشاغل مختلفی را که محتسب بر کار آنها نظارت می‌کرده و به تخلفات و منکرات آنها رسیدگی می‌نموده است نام برده و پیرامون هر یک توضیحات فراوانی را نوشته است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در حدود یک قرن بعد، نویسنده *معالم القریه* با بهره‌گیری از تألیفات ماوردی، ابویعلی و شیزری مطالب بیشتری را تدوین نمود. وی پس از این که در بابهای اول و دوم همانند ماوردی و ابویعلی به بیان شرایط حربه و محتسب پرداخته و اقسام امر به معروف و نهی از منکر را توضیح داده است، در ۶۷ باب از مشاغل فراوانی نام می‌برد و با دقت و ظرافتی قابل تحسین به بررسی شیوه‌های تقلب و تخلف هر شغل و نحوه شناسایی، تشخیص و مقابله با آنها می‌پردازد. چون دامنه فعالیتها و وظایف محتسبان

بسیار بوده است، لذا تعیین حد و مرز آن بسیار دشوار است اما در عین حال با توجه به تألیفات به جای مانده از نویسندگان پیشین که بعضاً خود از محتسبان برجسته روزگار خویش بوده‌اند می‌توان وظایفی را که محتسبان انجام می‌داده‌اند در موارد زیر خلاصه کرد.

۱ - نظارت بر بازار و بازاریان و خرید و فروشها

از مهمترین و گسترده‌ترین وظایف محتسب نظارت بر بازار و بازاریان و خرید و فروشهایی بوده که در سطح شهر انجام می‌شده است؛ او در این زمینه وظایف گوناگون و متعددی را بر عهده داشته است که از جمله آنها موارد زیر است:

الف) جلوگیری از معاملات حرام و مکروه، و برخورد با تخلفات و کارهای حرامی که انجام می‌شده است (ماوردی، ص ۲۵۳ و ترجمه معالم القریه، صص ۸۴ - ۸۱).

ب) جلوگیری از سدّ معبر و ممانعت از هر گونه ساخت و سازی که مانع کسب دیگران یا تردد مردم می‌شده است (همان، ص ۹۳، شیزری، ص ۱۱).

پ) نظارت و کنترل دقیق پیمانها و ترازوها (همان، ص ۱۰۱، شیزری، صص ۲۰ - ۱۵).

ت) نظارت و کنترل نظافت بازار و جلوگیری از آلوده نمودن آن و ... (همان، ص ۱۲۱؛ شیزری، ص ۱۴).
 ث) تنبیه و تأدیب خاطیان و متخلفان (همان، صص ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶ و نیز ر. ک. به ماوردی، صص ۲۵۳، ۲۵۵ و ۲۵۶).

ج) آزمایش میزان مهارت و تجربه صاحبان بعضی از مشاغل و حرفه‌های تخصصی - به ویژه مشاغلی که با جان انسانها سر و کار داشت - و صدور جواز کسب برای آنها.

۲ - نظارت بر امور عبادی و دینی

از دیگر وظایفی که محتسب بر عهده داشت نظارت بر امور دینی و عبادی جامعه بوده است. برخی از آنها عبارتند از:

- دستور به برپایی نماز جمعه و جماعت و شرکت افراد در نماز و مجازات افرادی که هنگام نماز مشغول کسب و کار بودند (ماوردی، ص ۲۴۳ و ۲۴۵، ترجمه معالم القربه، ص ۲۱۳).

- نظارت بر مساجد و کار خادمان و نیز ائمه جماعت و منع آنها از طولانی کردن نماز جماعت (ماوردی، ص ۲۵۷، ابویعلی، ص ۳۰۴).

۳ - نظارت بر امور درمانی، بهداشتی و مواد خوراکی

نظارت و بازرسی امور پزشکان، جراحان، داروسازان، دامپزشکان، مواد خوراکی و ... از دیگر اموری است که در حوزه و گستره وظایف و اختیارات ناظر حربه قرار داشته است (ترجمه معالم القربه، ص ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۰۴، ۲۰۵ و ۲۱۴).

۴ - نظارت بر تعلیم و تربیت و ارشاد

تعلیم و تربیت که از مهمترین مسائل هر جامعه به شمار می آید، از دیگر موضوعاتی است که در حوزه کاری محتسب قرار داشت. برخی از مؤلفان و محتسبان به مباحثی مانند نظارت بر عملکرد و شیوه تدریس مربیان، نحوه برخورد آنها با دانش آموزان، توجه به تدریس احکام و معارف دینی و معلمان این علوم، نظارت بر کار واعظان و خطیبان و ... پرداخته اند که مجموع آنها را می توان تعلیم و تربیت و ارشاد نامید. برخی از سخنان این اندیشه وران و مؤلفان که بعضاً خود نیز مسؤولیت حسبت را بر عهده داشتند چنین است:

ماوردی می گوید: «کسی که متصدی تعلیم شریعت و معارف دینی شده در حالی که صلاحیت انجام آن را ندارد و مردم از گمراه شدن توسط او در امان نیستند، محتسب باید او را از این کار باز دارد و اگر محتسب به شخصی تردید داشت که آیا

صلاحیت تصدی این کار را دارد یا نه، می‌تواند او را بیازماید» سپس برای تأیید سخن خود به شیوه حضرت علی (ع) در برخورد با حسن بصری اشاره کرده و نقل می‌کند وقتی حضرت از کنار او می‌گذشت - در حالی که مشغول تعلیم دیگران بود - او را با سؤالاتی مورد آزمایش قرار داد و پس از اطمینان به او گفت، به کار ادامه بده (ص ۲۴۸).

۵ - مواظبت بر حفظ عفت و اخلاق عمومی جامعه و جلوگیری از تظاهر به فساد

نویسندگان در این خصوص موارد فراوانی را برشمرده‌اند که محتسب باید نسبت به آنها اقدام نماید، از جمله:

- جلوگیری از آشکار ساختن شراب و سایر آلات و ابزار کارهای حرام و تأدیب متخلفان (ماوردی، ص ۲۵۱، ترجمه معالم القریه، ص ۶۸ و ۶۹).

- جلوگیری از نشستن مردان بیکار بر سر راه زنان، به ویژه در مراکزی مانند بازار پشم و کتان و کنار چشمه و درهای گرمابه زنان و تعزیر و تأدیب متخلفان (شیزری، ص ۱۰۹، ترجمه معالم القریه، ص ۲۲۰).

- ممانعت از حضور زنان در مساجد و مجالس وعظ در صورتی که احتمال فساد برود (ترجمه معالم القریه، ص ۲۱۸).

- جلوگیری از گفت و گوی زن و مرد در مکانهای خلوت (شیزری، ص ۱۴).

۶ - نظارت بر کار گزاران حکومتی و امیران

یکی دیگر از وظایفی که محتسب بدان می‌پرداخت جلوگیری از تخلفات ظاهری کارگزاران حکومتی بود، زیرا همان گونه که قبلاً یادآور شدیم مبنای تأسیس دایره حسبه، امر به معروف و نهی از منکر بوده است که عمومیت دارد و حتی شامل پادشاهان نیز می‌شود. البته بدیهی است که این نظارت هرگز به معنای بازرسی از کارگزاران حکومتی نیست؛ زیرا بازرسی، از حوزه اختیارات محتسب خارج است. نیز

پر واضح است که نحوه امر به معروف و نهی از منکر پادشاهان و کارگزاران تا حدودی با دیگران متفاوت است، زیرا حکمت تشریح این دو وظیفه مهم جلوگیری از آشکار شدن گناه و منکر و ترویج خیر و معروف در جامعه و اصلاح افراد است، بنابراین باید به گونه‌ای به این دو وظیفه عمل نمود تا مقصود حاصل شود و این، میسر نخواهد شد مگر این که هر فرد و قشری را متناسب با خودش امر و نهی نمود. به همین جهت غزالی بابی را به امر به معروف و نهی از منکر امیران و پادشاهان اختصاص داده و شیوه آن را بیان نموده است (ج ۲، ص ۷۳۷ به بعد).

به هر حال آنچه مسلم است این که در روزگار قدیم محتسبان از منکرات ظاهری کارگزاران جلوگیری می‌نموده‌اند، شیزری، ابن الاخوه و دیگران گفته‌اند: «اگر قاضی از رسیدگی به کار مدعیان ابا کند و احکام متوقف و فریاد اهل دعوی بلند شود، محتسب باید او را به وظیفه‌اش آشنا سازد و علو مقامش او را از این کار باز ندارد» (ماوردی، ص ۲۵۷، ابو یعلی، ص ۳۰۴، شیزری، ص ۱۱۵، ترجمه معالم القریه، ص ۲۳۰).

۷- رسیدگی به شکایات شخصی و احقاق حقوق خصوصی

اگر چه از نظر ماهیت، حربه و قضا تفاوت زیادی با یکدیگر دارند اما از جهاتی شباهت نزدیکی بین آنها وجود دارد. محتسب در پاره‌ای همچون قاضی می‌توانست به شکایات و حقوق خصوصی افراد رسیدگی نماید. فقهای اهل سنت به ویژه ماوردی و ابو یعلی مواردی را ذکر کرده‌اند که محتسب می‌توانست به آنها رسیدگی نماید. آنچه از مجموع آنها به دست می‌آید این است که در تمام موارد، موضوع شکایت یا منکری آشکار و غیر قابل انکار بود و یا این که متشاکی به حق شاکی اقرار نموده بود؛ در این گونه موارد، محتسب صلاحیت رسیدگی به آنها را داشت. اما در صورتی می‌توانست مانند قاضی به قضاوت بنشیند که شاکی خصوصی داشته باشد، یا از طرفی قاضی به وی مأموریت داده شده باشد تا حقی را احقاق نماید. برخی از شکایتهایی که توسط محتسب به آن رسیدگی می‌شد عبارت بودند از:

الف) رسیدگی به شکایتهای مربوط به کم فروشی، خدعه و فریب در معامله (ماوردی، ص ۲۴۱).

ب) دستور به پرداخت بدهی توسط بدهکاری که توان پرداخت را دارد، (مشروط به شکایت صاحب حق) البته محتسب حق بازداشت وی را نداشت، زیرا دستور به بازداشت از حوزه کار محتسب بیرون است و در حیطة کاری قضات قرار می‌گیرد (ماوردی، ص ۲۴۶؛ ابویعلی، ص ۲۹۰؛ ابن الاخوة، ص ۷۶).

پ) اگر قاضی برای تأمین نفقه و مخارج زندگی افراد فقیر، بعضی از خویشاوندان را معین کرده بود، محتسب می‌توانست به آنها دستور دهد تا نفقه را بپردازند. اما بدون حکم قاضی محتسب نمی‌توانست به چنین اقدامی دست زند. همچنین است مسأله کفایت و سرپرستی افراد نابالغ و بی‌سرپرست که محتسب بدون حکم قاضی حق نداشت شخصی را به این کار مجبور کند، اما پس از آن می‌توانست به فردی که قاضی به عنوان کفیل تعیین نموده بود، دستور دهد تا به این مسأله اقدام نماید (همان).

ت) اگر دختران نابالغ از محتسب درخواست می‌کردند که آنها را به ازدواج همتای خود در آورد، او می‌توانست اولیای آنها را به این کار وادار کند، البته در صورت امتناع اولیا از این ازدواج، محتسب حق تأدیب آنها را نداشت (ماوردی، ص ۲۴۷؛ ابویعلی، ص ۲۹۱).

ث) هرگاه فردی به حریم خانه همسایه خود تجاوز می‌کرد یا ستونهای خانه‌اش را بر روی دیوار همسایه بنا می‌کرد یا اینکه شاخه درختان کسی در داخل خانه همسایه می‌بود، در صورت شکایت همسایه، و عدم وجود اختلاف بین آنها، محتسب به این نوع شکایتهای رسیدگی می‌نمود، و اگر متخلف به نظر محتسب عمل نمی‌کرد، می‌توانست او را تأدیب نماید (ماوردی، ص ۲۵۵؛ ابویعلی، ص ۳۰۱).

از دیگر وظایفی که محتسبان بر عهده داشته‌اند دستور به اصلاح و تعمیر قنات، دیوار شهر، مساجد، و به طور کلی آبادانی شهر بوده است (ماوردی، ص ۲۴۵؛ ابویعلی، ص ۲۸۵).

۹ - نظارت بر اهل ذمه

فقها اهل ذمه را چنین تعریف کرده‌اند که اهل ذمه کفاری (یهودی، مسیحی و مجوسی) هستند که در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند و با حکومت عهد و پیمان بسته‌اند تا به شرایطی که شرایط ذمه نامیده می‌شود ملتزم شوند و در پناه اسلام از حقوق و مزایای متساوی بهره‌مند گردند (فیض، ص ۲۹۶ و ۳۳۱).

همان گونه که در این تعریف آمده است، کفار ذمی علاوه بر پرداخت مالیات و جزیه به حکومت اسلامی، باید خود را با شرایطی که در عهدنامه آنان آورده شده ملتزم نمایند تا بتوانند در پناه اسلام زندگی کنند و البته حکومت اسلامی، نیز در مقابل آنها باید تعهداتی را بسپارد.

محتسب در این زمینه نیز وظایفی را بر عهده داشت، از جمله این که بر تعهداتی که اهل ذمه می‌سپردند نظارت می‌کرد تا آنها بر خلاف تعهداتشان عمل ننمایند و نیز از آنها متناسب با توانشان جزیه دریافت می‌نمود (ماوردی، ص ۲۵۶؛ ابویعلی، ص ۳۰۴).

۱۰ - نظارت بر کشتی‌بانان (نظارت بر راه و ترابری)

محتسب مراقبت می‌نمود تا کشتی‌بانان و صاحبان مراکب در کشتیها بیش از اندازه بار حمل نکنند تا بیم غرق‌نرود، و نیز از حرکت، به هنگام وزیدن باد سخت باز می‌داشت و چون در کشتی زنان و مردان بودند میان آنان حایلی قرار می‌داد (همان، ص ۲۵۷ و ۳۰۶ و نیز ترجمه معالم القریه، ص ۲۴۱).

۱۱ - ملزم نمودن مالکان به رعایت حقوق حیوانات

محتسبان با توجه به دستورات و احکام نورانی اسلام اهتمام ویژه‌ای نسبت به رعایت حقوق حیوانات توسط صاحبانشان داشتند. برخی از این موارد عبارتند از:

- ملزم نمودن مالکان به دادن علوفه کافی به حیوانات (و حتی در بعضی از موارد باید از بیت المال علوفه حیوان را تأمین نمایند) (ماوردی، ص ۲۴۷؛ ابن الاخوه، ص ۷۷)؛

- جلوگیری از دوشیدن شیر حیوانات قبل از سیر شدن بچه حیوان (ابن الاخوه، همانجا)؛

- ممانعت از بار کردن حیوان بیش از طاقت آن (همان، ص ۷۷ و نیز ماوردی، ص ۲۵۷؛ ابو یعلی، ص ۳۰۵) و مهمتر این که ابن الاخوه می‌گوید: باید محتسب دارندگان هیزم و کاه و سنگ گسترده و گوگرد و شلغم و خربزه را که در میدانها ایستاده باشند موظف بدارد که بارها را از پشت ستور به زمین گذارند، زیرا بارها به هنگام ایستادن، ستور را می‌رنجانند و رسول خدا (ص) از آزار دادن حیوان جز در مورد استفاده از گوشت آن باز داشته است (ترجمه معالم القریه، ص ۹۵)؛

- جلوگیری از اخته کردن حیوانات و تأدیب متخلفان (ماوردی، ص ۲۵۸؛ ابو یعلی، ص ۳۰۷).

۵ - بررسی و تحلیل آنچه گذشت

۱ - علی رغم این که واژه حسبه حتی برای یک بار هم در قرآن به کار نرفته و در احادیث هم به مفهومی که بعداً مصطلح گردید مورد استفاده قرار نگرفته است، اما بدون تردید این اصطلاح با الهام از مفاهیم و آموزه‌های دینی و آیات و روایات در میان مسلمانان رواج یافته و مصطلح گردیده است.

زیرا همان گونه که گذشت در آیات و احادیث فراوانی که برخی از آنها را نقل نموده‌ایم، واژه احتساب و سایر هم خانواده‌های «حسب» به معنای انجام دادن کاری

برای رضای خدا، گرفتن اجر و پاداش از خداوند، و کافی بودن خدا در پاداش دادن به مؤمنین و ... به کار رفته است؛ و این مفهوم در کلیه امور حسبه وجود دارد. بنابراین از نظر منشأ رواج این اصطلاح در میان شیعیان و اهل سنت تفاوتی وجود ندارد.

۲ - به اعتقاد علمای اهل سنت حسبه همان «امر به معروف و نهی از منکر» است و در حقیقت ایشان مفهوم عام حسبه را بر یکی از مصادیق آن اطلاق نموده و به طور ویژه به آن پرداخته‌اند اما علی‌رغم تفاوت‌هایی که در دیدگاه فقهای شیعه وجود دارد چنین برداشت می‌شود که از نظر ایشان امور حسبه «فعل معروف» است نه «امر به معروف و نهی از منکر»، بنابراین از دیدگاه آنها امور حسبه علاوه بر امر به معروف و نهی از منکر شامل موارد فراوان دیگری همچون تصدی مقام افتا، قضاوت، اجرای حدود، حفظ و نگهداری از اموال قاصران و ... می‌شود.

۳ - با توجه به این که از نظر فقهای اهل سنت خلفا و سلاطین دارای مشروعیت دینی بودند، لذا ایشان به جنبه حکومتی امر به معروف و نهی از منکر توجه بیشتری نموده و در ساختار حکومتها برای حسبه یا امر به معروف و نهی از منکر یک نهاد قدرتمند حکومتی را پیش‌بینی و تأسیس کردند و به پی‌آمدها، آثار و لوازم حکومتی شدن این وظیفه نیز تن دادند. برخی از این لوازم و آثار بدین قرار است.

الف) انتخاب و انتصاب متولی حسبه توسط خلیفه یا وزیر
ب) پرداخت مستمری و حقوق ماهانه به والیان حسبه توسط حکومت

پ) تشکیل سازمان و انتخاب اعوان و انصار برای اجرای آن

ت) رسیدگی به شکایات خصوصی در پاره‌ای موارد

ث) جست و جو و شناسایی منکرات ظاهری

ج) لزوم داشتن شرایط و ویژگی‌های فراوان

چ) وجوب عینی امر به معروف و نهی از منکر برای کسانی که به این امر گمارده

شده بودند (رجوع کنید به ماوردی، ص ۲۴۰ به بعد؛ ابو یعلی، ص ۳۸۴ به بعد و نیز

ابن الاخوه، ص ۵۵ به بعد).

اما فقهای شیعه با توجه به این که برای خلفا و سلاطین مشروعیت دینی قائل نبودند اکثر امور حسبیه توسط ایشان انجام می شد و بخش عمده امر به معروف و نهی از منکر را که یکی از مصادیق روشن امور حسبیه است به عهده مردم نهادند و به همین جهت بیشتر فقها امر به معروف و نهی از منکر را واجب کفایی می دانند (ابن ادريس، ۳۲/۲؛ علامه حلی ۴۵۷/۴؛ شهید ثانی، ۴۱۳/۲).

منابع

- ابن الاخوه، محمد بن محمد؛ *معالم القریه*، تحقیق محمد محمود شعبان و صدیق احمد عیسی المطیعی.
- _____؛ *ترجمه معالم القریه* (آیین شهرداری در قرن هفتم)، جعفر شعار، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ابن ادريس، ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد؛ *مؤسسه النشر الاسلامی*، قم، بی تا.
- ابن حنبل، احمد؛ *المسند*، مکتبه الاسلامی. بیروت، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ *المقدمه*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا.
- ابن شعبه الحرانی؛ *تحف العقول*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۳ش.
- ابن فهد حلی، جمال الدین ابو العباس احمد بن محمد؛ *المهذب البارع*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
- ابن قدامه، مونتق الدین ابی محمد عبدالله بن احمد؛ *المغنی*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ابویعلی، محمد بن الحسین الفرّاد؛ *الاحکام السلطانیه*، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
- جزایری، سید عبدالله؛ *التحفه المحسنیه فی شرح نخبه المحسنیه*، نسخه خطی آستان قدس رضوی.
- الجوهری، اسماعیل بن حمّاد، *الصحاح*، در الاعلام للملایین، بیروت، بی تا.
- حلی، (محقق) جعفر بن الحسن؛ *شرایع الاسلام*، مؤسسه النشر الاسلامی، بیروت.
- حلی، علامه یوسف بن مطهر؛ *تحریر الاحکام*، مجلد رحلی،

- _____؛ *مختلف الشیعه*، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
- الحرّ العاملی، محمد بن الحسن؛ *وسائل الشیعه*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- حسن ابراهیم حسن؛ *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده.
- خمینی (امام) روح الله؛ *البیع*، اسماعیلیان، قم، بی تا.
- دهنخدا، علی اکبر؛ *لغت نامه*، انتشارات سیروس، تهران، ۱۳۶۲ش.
- الراغب الاصفهانی؛ *معجم مفردات الفاظ القرآن*، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- الزبیدی، محمد مرتضی؛ *تاج العروس*، دار المکتبه، بیروت، ۱۳۰۶ق.
- سیزواری، محمدباقر؛ *کفایه الاحکام*، مرکز نشر، اصفهان.
- شهید ثانی، العاملی زین الدین؛ *الروضه البهیة*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- شیزری؛ *نهایه الرتبہ*، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، مصر.
- طباطبایی، سید علی؛ *ریاض المسائل*، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲ق.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم؛ *العروة الوثقی*، المکتبه الاسلامیه، تهران، بی تا.
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر؛ *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، بی تا.
- الطریحی، فخر الدین؛ *مجمع البحرین*، مرتضوی، قم، ۱۳۶۵ش.
- طوسی، خواجه نظام الملک؛ *سیاست نامه*، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴ش.
- الغزالی، محمد؛ *احیاء العلوم*، ترجمه محمد خوارزمی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ش.
- غروی تبریزی، میرزا علی؛ *التفیح فی شرح العروة الوثقی*، مؤسسه آل البيت للطباعة والنشر.
- فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی؛ *کشف اللثام*، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
- فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف؛ *ایضاح الفوائد*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۸ق.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی؛ *مفاتیح الشرایع*، انتشارات خیام، قم، ۱۴۰۷ق.
- _____؛ *السوافی*، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان، ۱۳۷۰ش.
- قرآن کریم.

- فيض، عليرضا؛ *مبادئ نقد و اصول*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ١٣٦٦ ش.
- قلقشندی، شهاب الدين احمد بن علي؛ *الصحيح الأعشى*، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٦ ق.
- كاشاني، مسعود؛ *بدايع الصنائع في ترتيب الشرايع*، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٦ ق.
- كركي، (محقق) علي بن حسين؛ *جامع المقاصد*، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤١٤ ق.
- الماوردی، علي بن محمد؛ *الاحكام السلطانية*، دفتر تبليغات اسلامي، قم، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی؛ *بحار الانوار*، دار المكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٩٧ ق.
- مرتضى، الامام احمد؛ *شرح الازهار*.
- مشكینی اردبیلی، علي؛ دفتر نشر الهادي، قم، ١٣٦٧ ش.
- ملعوف، لديس؛ *المجند*، اسماعيليان، قم، ١٣٦٢ ش.
- النجفی، محمد حسن؛ *جواهر الكلام*، دار احیاء التراث العربی، بيروت، ١٩٨١ م.
- نراقی. مولى احمد؛ *عواید الايام*، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٣٧٥ ش.